

مقاله علمی

دو تصویر ذهنی از یک مفهوم: نگاهی شناختی-تطبیقی به روایت‌های زنانه و مردانه فارغ‌التحصیلان مقطع دکترای علوم انسانی از مفهوم دانشگاه

لیلا اردبیلی^۱

(تاریخ دریافت: ۹۹/۱۱/۲۶، تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۰۴/۱۸)

چکیده

در واقعیت‌های ذهنی ما، ناهماهنگی پدیده‌ای نسبتاً شایع است و به گفته روان‌شناسان شناختی و اجتماعی، این ناهماهنگی شناختی گاه مولد افسردگی و مشکلات روحی در افراد می‌شود. اما افراد درگیر غالباً به فراخور توانایی‌های خود درصدد استفاده از راهبردهایی برای فائق آمدن بر این ناهماهنگی‌ها برمی‌آیند. در پژوهشی مقدماتی با تمرکز بر تصویر دانشگاه در اذهان زنان و مردان فارغ‌التحصیل دکترای علوم انسانی دریافتیم که شناخت و تصویر ذهنی آنها از مفهوم دانشگاه قبل از ورود به مقطع دکترا و بعد از فارغ‌التحصیلی دچار نوعی ناهماهنگی است. بدین ترتیب پژوهش حاضر با این پرسش انجام شد که تغییر تصویر ذهنی از مفهوم دانشگاه چگونه رخ می‌دهد و از همه مهمتر زنان و مردان برای رفع یا کاهش این ناهماهنگی شناختی از چه راهبردهایی استفاده می‌کنند. روایت‌های مردانه و زنانه از طریق مصاحبه‌های عمیق و نیمه‌ساخت‌یافته با بیست نفر از فارغ‌التحصیلان رشته‌های علوم انسانی جمع‌آوری شده است. برای پاسخ به پرسش اول، با استفاده از نظریه طرح‌واره‌های فرهنگی و تحلیل روایت‌های به دست آمده، چگونگی تغییر مفهوم دانشگاه در ذهن زنان و مردان با کمک سه طرح‌واره رویدادی، نقشی و تصویری نشان داده شد. همچنین راهبردهایی که این گروه از زنان و مردان عمدتاً برای کاهش یا رفع ناهماهنگی‌های شناختی در مورد مفهوم دانشگاه به کار می‌گیرند، در چهار دسته تقسیم‌بندی گردید. بر اساس یافته‌های پژوهش، راهبردهای زنان و مردان برای رفع و کاهش ناهماهنگی شناختی به شکل معناداری با هم متفاوت هستند.

کلیدواژه‌ها: انسان‌شناسی شناختی، شناخت بدن‌مند، طرح‌واره، ناهماهنگی شناختی، روایت‌های مردانه و زنانه، مفهوم دانشگاه.

^۱ دکتری تخصصی انسان‌شناسی leila.ardebili1361@gmail.com

مقدمه

این پژوهش با استفاده از نظریه لئون فستینگر درباره وضعیت روان‌شناختی «ناهماهنگی شناختی»^۱ برای دستیابی به میان‌ذهنیت زنانه و مردانه دانشجویان دکترا قبل و بعد از فارغ‌التحصیلی انجام شده است. استدلال مقاله حاضر این است که تصویر ذهنی افراد مذکور از مفهوم دانشگاه را می‌توان از منظر ناهماهنگی‌های شناختی و با کمک دستاوردهای انسان‌شناسی شناختی مانند طرح‌واره‌های فرهنگی توصیف و تبیین کرد. در واقع دانشجویان پس از اتمام تحصیلات خود با توجه به شرایط سخت استخدام و جذب هیئت علمی و سازوکارهای پیچیده این فرایند و نیز شرایط اجتماعی و اقتصادی موجود در جامعه با موقعیتی مواجه می‌شوند که طرح‌واره‌های نقشی و رویدادی اولیه آنها با آنچه در حین تحصیل و پس از فارغ‌التحصیلی رخ می‌دهد، نه تنها انطباق ندارد، بلکه گاه در تقابل با آن قرار دارد که این وضعیت خود منجر به ایجاد ناهمخوانی‌های شناختی در این گروه از افراد می‌شود. نکته قابل تأمل آن است که این ناهماهنگی شناختی خود منشأ تولید معنا درباره دانشگاه و مؤلفه‌های مرتبط با آن (مانند تحصیل و اشتغال، فعالیت علمی و پژوهشی) است، یعنی فرد پس از تجربه واقعیت‌هایی که با ذهنیات پیشینی او مغایر است، مجبور می‌شود برای موقعیت جدید خود به خلق معنایی از دانشگاه پردازد که بررسی این معنای خلق‌شده جدید، که در روایت‌های آنها از مفهوم دانشگاه در دوره پس از فارغ‌التحصیلی دیده می‌شود، دلالت‌های مفهومی و معنایی قابل تأملی دارد.

نکته جالب توجهی که درباره نحوه شکل‌گیری شناخت باید در اینجا به آن توجه داشت، آن است که شناخت امری بدن‌مند است، یعنی شناخت افراد تا حد زیادی تحت تأثیر جهان‌بودگی از نظر فردی، انسانی و موجودیت اجتماعی آنهاست. از آنجا که این پژوهش به ابعاد شناخت اجتماعی مسئله توجه دارد، این جهان‌بودگی را فقط از منظر موجودیت اجتماعی افراد بررسی کرده و از جهان‌بودگی فردی و انسانی مشارکت‌کنندگان چشم‌پوشی کرده است. زیرا اولی کار فردگرایان شناختی و دومی کار جهان‌شمول‌گرایان شناختی است و این پژوهش که در پارادایم شناخت اجتماعی انجام می‌شود، از منظر موجودیت اجتماعی افراد شرکت‌کننده در پژوهش به موضوع می‌نگرد.

بدین ترتیب مقاله حاضر تلاش دارد با توجه به دستاوردهای جدید در حوزه علوم شناختی از جمله شناخت بدن‌مند، طرح‌واره‌ها و نظریه ناهماهنگی شناختی نشان دهد که چگونه دانشگاه

1 Cognitive Dissonance

و بازیگران این میدان در تغییر مفهوم دانشگاه در میان فارغ‌التحصیلان نقش ایفا می‌کنند. پیامد این تغییر مفهومی که عمدتاً به تقابل دو تصویر از دانشگاه در ذهن این گروه از افراد منجر می‌شود، باعث ایجاد نوعی ناهماهنگی شناختی شده که پیامدهایی مانند ناامیدی و افسردگی را، هر چند برای مدتی نسبتاً کوتاه، در بین آنها به وجود آورده است. دانشگاه نیز در سکوتی توجیه‌ناپذیر دانشجویان خود را از دنیای پس از تحصیل مطلع نمی‌سازد و آنها را برای مواجهه با این واقعیت آماده نمی‌کند و به آنها نمی‌آموزد که چگونه با تجربه‌های ناهماهنگ در زندگی پس از دانشگاه مواجه شوند. پرسش‌های اصلی این مقاله برای درک ناهماهنگی شناختی در مفهوم دانشگاه عبارتند از: (۱) از منظری شناختی و با توجه به نظریه طرح‌واره‌های فرهنگی، تغییر مفهوم دانشگاه چگونه در روایت‌های زنانه و مردانه بازنمایی می‌شود؟ و (۲) فارغ‌التحصیلان زن و مرد برای رفع یا کاهش این ناهماهنگی شناختی از راهبردهایی استفاده می‌کنند و آیا از نظر جنسیتی تفاوتی میان راهبردها وجود دارد؟ پیش از هر چیز لازم است در ابتدا مشخص کنیم که به لحاظ نظری منظور ما از طرح‌واره‌های فرهنگی و کاربرد اصطلاح ناهماهنگی شناختی چیست و سازوکار ایجاد این ناهماهنگی‌ها چگونه است تا بتوانیم از این رهگذر به تحلیل دقیقی از داده‌ها دست یابیم و پاسخ دقیقی برای پرسش‌های پژوهش بیان کنیم.

ملاحظات نظری

«ناماهنگی شناختی» یکی از مباحث مهم در روان‌شناسی اجتماعی و علوم شناختی است. در حوزه روان‌شناسی اجتماعی، ناهماهنگی شناختی بیانگر تأثیر ناسازگاری‌های موجود در رفتارها و نگرش‌های افراد در دنیای واقعی است (Stone, 1999; Steele et al.; Fazio, 1984 & Cooper). با این حال نوع کاربرد ما از این مفهوم با تفسیر اجتماعی و رفتاری مرسوم متفاوت خواهد بود. ما در این مقاله فقط به هسته شناختی نظریه «ناماهنگی شناختی» علاقه داریم که آن را با مباحث مردم‌شناسی شناختی و زبان‌شناسی فرهنگی درباره طرح‌واره‌های فرهنگی پیوند خواهیم زد تا تعارضات سردرگم‌کننده موجود در درک مفهوم دانشگاه نزد اطلاع‌رسان‌ها را توضیح دهیم. به نظر می‌رسد یکی از موضوعات مهمی که مردم به طور کلی در زندگی روزمره خود با آن در تعارض و درگیر هستند، مواجهه با موقعیت‌هایی است که مولد ناهماهنگی‌های شناختی‌اند. به عبارت دیگر موقعیت‌هایی در زندگی که با آنچه افراد در ذهن خود درباره آنها داشته‌اند، در تعارض قرار می‌گیرند؛ آنچه عاملیت‌ها را بر آن می‌دارد که برای رهایی از این

تعارض، به تفسیر و حتی خلق معنایی جدید برای موقعیت متعارض پردازند و موقعیت جدید را بازتعریف کنند و راهبردی برای تعامل با آن بیابند.

لئون فستینگر^۱، روانشناس اجتماعی اهل آمریکا، اولین بار نظریه ناهماهنگی شناختی را مطرح کرد و در کتاب خود (۱۹۵۷) با همین عنوان، پایه و اساس این اصطلاح را به طور خلاصه چنین تعریف کرد: «محور نظریه ناهماهنگی... نسبتاً ساده است. بر طبق این نظریه ممکن است میان مؤلفه‌های شناختی، روابط ناهماهنگ یا متعارض وجود داشته باشد... اگر بخواهیم کمی صوری‌تر بیان کنیم، باید بگوییم x و y ناهماهنگ است، اگر چیزی غیر x از y ناشی شده باشد (Festinger, 1957: 13 & 31). فرمول روان‌شناس دیگر، با نام جوئل کوپر^۲ از آن هم کلی‌تر است: «اگر در ذهن فرد شناخت‌های A و B وجود داشته باشد، به گونه‌ای که A ناشی از چیزی غیر از B باشد، آنگاه A و B ناهماهنگ هستند» (Cooper, 2007: 6). این مؤلفه‌های شناختی می‌توانند هر شکلی به خود بگیرند و به صورت ادراک، دانش، باور و... باشند. به طور خلاصه، هر چیزی که بتوان درباره‌اش فکر کرد، می‌تواند در چرخ‌دنده‌های این آسیاب ناهماهنگی قرار گیرد. نکته جالب توجهی که موجب شد از این نظریه در این مقاله استفاده کنیم و گروین فون در پال^۳ نیز در مقاله خود (۲۰۱۳) به خوبی بیان کرده، آن است که نظریه ناهماهنگی شناختی در طول تکامل علمی خود «از مشکلی به شدت شناختی و فردی به سوی مشکلی اجتماعی اخلاقی و میان‌فردی حرکت کرده است». این موضوع یکی از نقاط قوت این نظریه است و به همین دلیل در این مقاله برای پاسخ به پرسش‌های خود از آن بهره گرفتیم، یعنی تغییر مفهوم دانشگاه در میان‌ذهنیت افراد دانشگاهی، نه صرفاً در ذهن فرد.

البته باید توجه داشت که کارکرد ذهن به این صورت نیست که همه مؤلفه‌های شناختی در ذهن ما در هماهنگی کامل با هم باشند، بلکه به اعتقاد فستینگر (۱۹۵۷) در ذهن ما روابط نامرتب زیادی وجود دارند که با صلح در کنار هم همزیستی می‌کنند، در حالی که هیچ نقطه مشترکی با هم ندارند. این نکته به ویژه در مورد موضوعاتی صادق است که در دو حوزه تجربی متفاوت با هم قرار دارند. در این موارد فرد با مشکل ناهماهنگی شناختی مواجه نمی‌شود، بلکه این وضعیت زمانی رخ خواهد داد که بین دو شناخت از یک موقعیت، ناسازگاری ایجاد شود. در مورد موضوع مطالعه این پژوهش، منظور دو شناخت متعارض از مفهوم دانشگاه در دوره قبل و بعد از فارغ‌التحصیلی است.

1 Leon Festinger

2 Joel Cooper

3 Gerwin van der Pol

نکته مهم دیگری که در مورد ناهماهنگی شناختی وجود دارد، آن است که ذهن انسان به گونه‌ای طراحی شده است که به دنبال سازگاری و تجانس میان شناخت‌های مرتبط به هم است. این موضوع باعث می‌شود که ذهن همواره به دنبال ایجاد هماهنگی و رفع ناهماهنگی به عنوان یک ضرورت روان‌شناختی باشد. از این روست که وقوع ناهماهنگی شناختی موجب ناراحتی روان‌شناختی می‌شود که ذهن فرد به دنبال رفع آن است. فستینگر (۱۹۵۷) معتقد است که ناهماهنگی شناختی، موجب اعمال فشار برای رفع یا کاهش تعارض از طریق راه‌هایی می‌شود که او نام‌شان را «راهبردهای کاهش ناهماهنگی» نهاده است. در واقع زمانی که دو شناخت در تعارض با هم قرار می‌گیرند، فرد ممکن است یک یا چند شناخت مرتبط را تغییر دهد؛ یا برای تغییر موقعیت، اطلاعات جدیدی درباره مفاهیم ناسازگار کسب کند یا می‌تواند از اهمیت تخصیص‌یافته به یک یا چند شناخت مرتبط بکاهد. در همه این موارد، خود شناخت‌ها یا نگرش فرد درباره آنها تغییر می‌کند تا موقعیتی هماهنگ‌تر و در نتیجه از لحاظ ذهنی مدیریت‌پذیرتر و پایدارتری خلق شود.

نظریه دیگری که این مقاله قصد دارد با کمک آن به درک چگونگی ایجاد ناهماهنگی شناختی از مفهوم دانشگاه میان فارغ‌التحصیلان دانشگاهی قبل و بعد از اتمام تحصیلات بپردازد، نظریه طرح‌واره‌های فرهنگی است که یکی از مباحث مطرح در مردم‌شناسی شناختی است. درک مردم‌شناسانه از طرح‌واره‌ها، در «صورت‌های عام»^۱ یا «طرح‌واره‌های» مطرح در آراء افلاطون و کانت ریشه دارد، و از آنجا که آنها در چارچوب تجربه‌های فردی، ساختار و محوریت بنیادینی برای شناخت و درک جهان اطراف ایجاد می‌کنند، امکان کسب دانش و فهم را به وجود می‌آورند. در واقع طرح‌واره‌ها به افراد کمک می‌کنند تا به واقعیت چندلایه‌ای که آنها را احاطه کرده است، معنا دهند. آنها به شیوه‌ای خلاقانه واقعیت را ساده‌سازی یا طرح‌واره‌ای می‌کنند و اطلاعات انتزاعی و مرتبطی را در خود جای می‌دهند (اردبیلی، ۱۳۹۴: ۹۵). از این رو برخی از اندیشمندان در حوزه مردم‌شناسی روان‌شناختی از جمله برد شور^۲ (۱۹۹۶) معتقد به رابطه میان فهم فرهنگی و «طرح‌واره‌سازی»^۳ هستند. به نظر برد شور طرح‌واره‌ها کمک بسیاری به پردازش اطلاعات فرهنگی می‌کنند. البته باید گفت همه طرح‌واره‌هایی که غالباً در سطح فرهنگی شناخت

1 General Form
2 Brad Shore
3 Schematization

ظاهر می‌شوند، به طور یکسان در ذهن همه اعضای یک گروه فرهنگی نقش نمی‌بندند، بلکه اعضای یک گروه فرهنگی دارای مفهوم‌سازی‌های کم‌وبیش مشترکی هستند که به صورت توزیعی در میان آنها وجود دارد و میان‌ذهنیت فرهنگی آنها را شکل می‌دهد. به منظور ارائه طبقه‌بندی طرح‌واره‌هایی که در این پژوهش مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرند، در ادامه به معرفی انواع متداولی از طرح‌واره‌ها می‌پردازیم.

طرح‌واره‌های رویدادی^۱

طرح‌واره‌های رویدادی از تجربه ما در رویدادهای معین انتزاع می‌شوند (Mandler, 1984; Schank & Abelson, 1977). در ذهن افراد یک جامعه معمولاً طرح‌واره‌های کم‌وبیش مشابهی از رویدادهایی مانند «مراسم خاکسپاری و عزاداری» یا «مراسم جشن عروسی» وجود دارد. همچنین این طرح‌واره‌ها دارای مقوله‌هایی نیز هستند. برای مثال مقوله‌هایی که با طرح‌واره مراسم جشن عروسی همراه است، ممکن است شامل «هدیه جشن ازدواج»، «لباس عروس»، «تزئینات جشن»، «غذای عروسی» و غیره باشند. معمولاً درون هر طرح‌واره رویدادی، زیرمجموعه‌ای از طرح‌واره‌های رویدادی دیگر نیز وجود دارد. برای مثال «جشن عروسی» دارای زیرمجموعه طرح‌واره‌ای از موسیقی‌ها و رقص‌ها، نوع سرو غذای عروسی و غیره است.

طرح‌واره‌های نقشی^۲

اگوستینو^۳ و واکر^۴ (۱۹۹۵: ۳۹) در تعریف طرح‌واره نقشی این‌گونه می‌نویسند: «ساختار دانشی که افراد از نقش معینی در گروه در ذهن خود دارند». به اعتقاد نیشیدا^۵ (۱۹۹۹: ۷۵۸) این طرح‌واره‌ها دربردارنده «دانشی از نقش اجتماعی هستند و مجموعه‌ای از رفتارهایی را نشان می‌دهند که افراد در موقعیت اجتماعی خاصی دارند». این طرح‌واره‌ها دربردارنده دانشی از تفاوت ویژگی‌هایی مانند طرز لباس پوشیدن، سن، شیوه تکلم و سطح درآمد و غیره هستند که با نقش‌ها متداعی می‌شوند.

1 Event Schemas

2 Role Schemas

3 Augoustinos

4 Walker

5 Nishida

طرح‌واره‌های تصویری^۱

طرح‌واره‌های تصویری، ساختارهایی را برای مفهوم‌سازی‌های معین فراهم می‌کنند (Johnson, 1987). پالم (۱۹۹۶: ۶۶) در تعریف این دسته از طرح‌واره‌ها می‌نویسد: «طرح‌واره‌های تصویری، طرح‌واره‌های حاصل از انتزاع‌های میانی (یعنی بین تصورات ذهنی و گزاره‌های انتزاعی) هستند که به صورت تصویرهای شمایی در ذهن افراد بازنمایانده می‌شوند، و به طور مستقیم با تجربه‌های فیزیکی یا اجتماعی در ارتباط هستند». برای مثال، در برخی از زبان‌ها برای بیان عشق دو نفر از طرح‌واره تصویری «مسیر» استفاده می‌شود تا رابطه عاشقانه بین آنها را مفهوم‌سازی کنند. برای نمونه، در جمله «عشق آنها پستی و بلندی زیادی داشته است»، شاهد نگاشت^۲ طرح‌واره تصویری «مسیر» بر قلمروی «عشق» هستیم (Johnson, 1987). در تفکر ایرانی، طرح‌واره تصویری «مسیر» غالباً برای قالب‌بندی مفهوم‌سازی‌های مختلف استفاده می‌شود. به این جمله‌ها توجه کنید:

(۱) او برای رسیدن به این شغل راه سختی را پشت سر گذاشته است.

(۲) راه سعادت اخروی در اطاعت از دستورات دین است.

(۳) برای رسیدن به هدف باید سختی راه را تحمل کرد.

همان‌طور که مشاهده می‌کنیم در همه این جمله‌ها طرح‌واره «مسیر» بر یک قلمرو انتزاعی مانند «دین» یا «هدف» نگاشت پیدا کرده است.

جانسون (۱۹۸۷) در کتاب «بدن در ذهن»^۳ طبقه‌بندی مفصلی از طرح‌واره‌های تصویری ارائه کرده است که در این پژوهش سه مورد از مهم‌ترین آنها را در بخش تجزیه و تحلیل داده‌ها بررسی خواهیم کرد. اولی طرح‌واره حجمی^۴ است که به نظر جانسون (همان: ۲۳) انسان با قرار گرفتن در اتاق، تخت، خانه، غار و دیگر جاهایی که حکم ظرف دارد، بدن خود را مظروفی تصور می‌کند که می‌تواند در ظرف‌های انتزاعی قرار گیرد. عباراتی مانند «توی فکر فرو رفتن»، «تو حرف کسی پریدن» و «تو مخمصه افتادن» نمونه‌های پریسامدی در زبان فارسی روزمره هستند که در آنها مواردی مانند «فکر، حرف، مخمصه» نوعی حجم در نظر گرفته شده‌اند که انسان را به صورت مظروف در خود می‌گیرند. مواردی از این قبیل، نمونه‌هایی از حضور این نوع طرح‌واره تصویری هستند که از تجربه زیسته انسان در زندگی روزمره خود ناشی شده‌اند.

1 Image Schemas

2 Mapping

3 Body in Mind

4 Containment Schema

نوع دیگری از طرح‌واره تصویری که جانسون (همان: ۱۱۴) آن را معرفی کرده است، طرح‌واره تصویری حرکتی^۱ است. به نظر جانسون، نظام شناختی آدمی با توجه به تجربه حرکت انسان و سایر پدیده‌های متحرک، برای خود فضایی می‌آفریند که می‌توان در آن حرکت کرد. نمونه‌هایی مانند «یک روز به حرفام می‌رسی»، «برای رسیدن به موفقیت باید تلاش کرد»، «رسیدن به ته قصه» نشان می‌دهند که فارسی‌زبانان برای پدیده‌هایی مانند «حرف، موفقیت و قصه» مسیری را در نظر می‌گیرند که انسان در آن مسیر حرکت می‌کند.

طرح‌واره تصویری دیگری که در تحلیل‌های این پژوهش از آن استفاده خواهیم کرد، طرح‌واره قدرتی^۲ است. این طرح‌واره که ربط وثیقی با طرح‌واره حرکتی دارد، در واقع نیرو، مقاومت یا سدی است که در برابر حرکت قرار می‌گیرد. به نظر جانسون (همان: ۴۷) انسان در تجربه زیسته خود در زندگی روزمره در مواجهه با موانع قدرت خود را می‌آزماید. به این ترتیب، طرح‌واره‌ای از این برخورد فیزیکی در ذهن انسان شکل می‌گیرد که باعث می‌شود وی این کیفیت را به پدیده‌هایی نسبت دهد که در واقع فاقد آن هستند. عباراتی در زبان فارسی مانند «سد کنکور»، «برداشتن مشکل از سر راه» یا جمله‌ای مانند «خود را از سر راهم بکش کنار» همگی نشان‌دهنده حضور فعال این نوع طرح‌واره در زبان فارسی است.

در مجموع می‌توان گفت طرح‌واره‌های فرهنگی که در این بخش بیان شد، «بازنمودهایی توزیعی» هستند که در ذهن افراد یک گروه فرهنگی توزیع شده‌اند. نکته‌ای که باید به خاطر سپرد، آن است که طرح‌واره‌های فرهنگی دانشی ایستا نیستند که به طور مساوی در ذهن همه اعضای یک گروه فرهنگی وجود داشته باشند. واقعیت این طرح‌واره‌های فرهنگی با چنین دیدگاه تقلیل‌گرایانه‌ای سازگار نیست. در واقع اعضای یک گروه فرهنگی معمولاً دارای درجه متنوعی از دانش و آگاهی از مفهوم‌سازی‌های فرهنگی خود هستند.

پیشینه پژوهش

یکی از پژوهش‌های خوبی که در سال‌های اخیر در حوزه زنان و حرفه دانشگاهی انجام شده است و تا حدودی بخشی از پژوهش ما به آن مرتبط می‌شود، مقاله خدیجه کشاورز (۱۳۹۹) با عنوان «دشواری‌های زنان برای ورود به حرفه دانشگاهی: مطالعه‌ای کیفی» است. این پژوهش بر

1 Path Schema
2 Blockage Schema

اساس روایت مشارکت‌کنندگان به این نکته قابل تأمل دست یافته است که برخوردهای تبعیض‌آمیز با زنان در برخی از جلسات جذب متقاضیان، وجود معیارهای فراآکادمیک در جلسات جذب، تغییر مداوم آیین‌نامه‌ها و تصمیمات و نیز وجود لابی‌های مردانه از دشواری‌های زنان در ورود به حرفه دانشگاهی است. یافته‌های این تحقیق از این نظر به مقاله حاضر مرتبط است که در آن به خوبی نشان داده می‌شود که چگونه با توجه به مفهوم بدن‌مندی شناخت، تجربه‌هایی که زنان در محیط‌های مردانه دانشگاهی و به ویژه در سطوح بالای تحصیلی و شغلی با آنها مواجه می‌شوند، در ایجاد تغییرات و تعدیلات شناخت آنها از مفهوم دانشگاه مؤثر هستند. همچنین کشاورز (۱۳۹۴) در تحقیقی دیگر با عنوان «مطالعه زمینه‌های شکاف میان دسترسی زنان به آموزش عالی و حضور آنان در بازار کار» نشان می‌دهد که با وجود زنانه‌تر شدن حوزه تحصیلات عمومی و عالی پس از انقلاب، آمار اشتغال زنان همچنان نسبت به دوران پیش از انقلاب چندان تغییر نکرده است. او با بررسی روایت‌های به دست آمده از مصاحبه با زنان تحصیل‌کرده و خوانش و بازتفسیر آنها نتیجه گرفت که وجود تبعیض‌های ساختاری در جامعه و جنسیت‌زدگی فضای تقسیم کار و ضعیف بودن هویت شغلی در نزد زنان از عوامل تفاوت معنادار بین نرخ اشتغال در میان زنان و مردان است.

فراستخواه (۱۳۹۴) نیز در مقاله‌ای با عنوان «تجربه زیسته و ادراک‌شده دانشجویان؛ مطالعه موردی یک دانشگاه ایرانی» با روشی پدیدارشناسانه به توصیفی نظام‌مند از ادراک تجربه زیسته دانشجوی ایرانی پرداخته است. وی نشان داده است که حدود ۷۰ درصد اظهارات، بازتاب‌دهنده تجربه منفی مشارکت‌کنندگان از دانشگاه است و تصویر اجتماعی دانشگاه در دل و دیده دانشجویان، مخدوش و مناقشه‌برانگیز شده است. به گفته فراستخواه دانشجویانی که با شور و شوق زندگی و آمل و آرزو به دانشگاه می‌آیند، به دلیل ضعف‌های مدیریتی، مالی و سیاسی در دانشگاه، دچار سرخوردگی می‌شوند. به اعتقاد نویسنده دانشگاه ایرانی در حال عبور از دوره نخبه‌گرایی آکادمیک و حس استاد شاگردی به معنای سنتی کلمه است. یافته‌های این مقاله نیز تأییدکننده نتایج پژوهش حاضر است، هر چند پژوهشگر درباره دانشجویان کارشناسی تحقیق کرده و نگاهی جنسیتی به مخدوش شدن تصویر دانشگاهی نداشته است.

به اعتقاد نگارنده به دلیل وجود تعارض و ناهماهنگی شناختی از مفهوم دانشگاه در میان زنان و مردان فارغ‌التحصیل، نوعی اضطراب و افسردگی در آنها ایجاد می‌شود. زینالی و هم‌متی

(۱۳۹۸) نیز در مقاله‌ای با عنوان «اضطراب معنایی در دانشگاه: دانشجو و وضع وجودی او در سپهر اجتماعی» با بررسی پدیدارشناختی نتیجه گرفتند که دانشجویان در بیان معنای وجودی‌شان به نوعی با اضطراب معنایی درگیرند که این اضطراب را می‌توان ناشی از درونی شدن کشاکش‌های میان معنای تولیدی دانشگاه و نظام معنای جامعه‌ای دانست که دانشجویان قرار است در آینده با آن مواجه شوند. البته در این پژوهش نیز تفاوت‌های جنسیتی در زمینه اضطراب و پیامدهای آن بررسی نشده است.

در مقاله فاطمه جواهری و همکاران (۱۳۸۷) با عنوان «مشکلات شغلی زنان عضو هیئت علمی» هم مشکل ناهماهنگی انتظارات نقشی شغلی و خانوادگی زنان دانشگاهی بررسی شده است. در این تحقیق مشکلات زنان هیئت علمی در محیط کار و ارتباط آن با گرایش آنها به کارشان و ویژگی‌های فردی‌شان بررسی شده است. بر اساس یافته‌های این تحقیق پیمایشی، تعداد بسیاری از زنان دانشگاهی با دو مشکل ناهماهنگی انتظارات نقش‌های خانوادگی و شغلی و تبعیض جنسیتی مواجه هستند و تداخل نقش‌ها و تبعیض جنسیتی با رضایت از کار و رضایت از سازمان رابطه‌ای منفی و معنادار دارد.

همچنین خدیجه سفیری (۱۳۸۶) در تحقیق خود با عنوان «زنان و تحصیلات دانشگاهی» با نگاهی به ساختارهای اجتماعی مردانه که ساختارهای دانشگاهی نیز تحت تأثیر آنها هستند، نتیجه گرفت که تحصیلات دانشگاهی زنان با مشارکت اجتماعی آنان رابطه معناداری ندارد، هر چند مشارکت آنها را در تصمیم‌گیری‌های خانواده افزایش داده است. به گفته سفیری آثار تحصیلات دانشگاهی زنان در سطح خانوادگی مشهود است، اما این آثار در سطح اجتماعی کم‌رنگ هستند که شاید دلیل آن، ساختارهای اجتماعی مردانه‌ای باشد که به ویژه از دهه شصت به بعد در جامعه حکم فرما شده است.

روش پژوهش

در این پژوهش با استفاده از روش کیفی و مصاحبه‌های عمیق و نیمه‌ساخت‌یافته با ۱۱ نفر از فارغ‌التحصیلان زن و ۹ نفر از فارغ‌التحصیلان مرد، روایت‌هایی درباره تجربه زیسته و تصویرهای ذهنی آنها از مفهوم دانشگاه در دوره قبل و بعد از فارغ‌التحصیلی جمع‌آوری شده است. اطلاع‌رسان‌های این پژوهش که با نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شده‌اند، دکترای خود را در یکی از رشته‌های علوم انسانی از جمله زبان‌شناسی، علوم اجتماعی، فلسفه و روان‌شناسی از

یکی از دانشگاه‌های معتبر داخلی به اتمام رسانده‌اند. بیش از دو سال از تاریخ دفاع همه آنها گذشته و همگی دست‌کم تجربه دو بار شرکت در فراخوان‌های جذب وزارت علوم را داشته‌اند. هدف همه آنها از آغاز تحصیلات تکمیلی‌شان، جذب در وزارت علوم به عنوان استاد یا پژوهشگر بوده و در طول تحصیل تلاش کرده‌اند رزومه‌ای مرتبط با صلاحیت‌های لازم و کافی برای جذب، از جمله چاپ مقالات علمی-پژوهشی، نشر کتاب و شرکت در همایش‌های داخلی و خارجی را در حد توان تهیه کنند. بدیهی است که این پژوهش قصد تعمیم یافته‌های خود را به همه فارغ‌التحصیلان زن و مرد در علوم انسانی ندارد و هدف اصلی آن، تدقیق مفهوم جمعی دانشگاه و شناخت راهبردهایی است که فارغ‌التحصیلان معمولاً برای کاهش یا رفع ناهماهنگی شناختی از مفهوم دانشگاه استفاده می‌کنند. البته تعداد نمونه‌های انتخابی در این پژوهش از اصل اشباع نظری در تحقیقات کیفی پیروی کرده است.

تحلیل یافته‌های پژوهش

برای پاسخ به پرسش اول این پژوهش، که به دنبال نحوه بازنمایی مفهوم دانشگاه در تصورات پیشینی (پیش از ورود به مقطع دکترا) و پسینی (پس از فارغ‌التحصیلی) زنان و مردان از منظر شناختی و با توجه به نظریه طرح‌واره‌های فرهنگی است، بررسی روایت‌ها نشان داد که در میان زنان اطلاع‌رسان، اختلاف تصویر ذهنی قبل و بعد از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه به شکل معناداری بسیار بیشتر از اختلاف این تصویر پیشینی و پسینی در میان مردان اطلاع‌رسان است. بر اساس بررسی‌های پژوهش حاضر، این موضوع می‌تواند دلایل متعددی داشته باشد، از جمله اینکه زنان در محیط دانشگاه کمتر به امور پیرامونی توجه دارند و توجه‌شان بیشتر معطوف به علم‌آموزی و انجام وظایف محصلی است. اما بر اساس روایت‌های مردان مورد مطالعه، آنها در مقایسه با زنان درباره فرصت‌های جذب و انجام فعالیت‌های علمی و پژوهشی و همکاری‌های درآمدزا با استادان، تعاملات و گفتگوهای بیشتری با سال‌بالایی‌ها و همالان خود دارند و در نتیجه این تعاملات، اطلاعات مفیدی درباره شبکه‌های پنهان در دانشگاه، روابط بین استادان، افراد تأثیرگذار در جذب و روابط دخیل در پروژه‌های علمی و پژوهشی کسب می‌کنند.

بر اساس اذعان برخی از اطلاع‌رسان‌های زن پژوهش حاضر، نکته مهم دیگری که شاید در میزان شدت اختلاف تصویر پیشینی و پسینی از مفهوم دانشگاه در میان زنان مؤثر باشد، آن است که مردان نسبت به زنان رغبت بیشتری به اشتراک‌گذاری تجربه‌های خود با دیگران در

مورد فرایندهای جذب و شبکه‌های پنهان در دانشگاه دارند، اما متأسفانه این موضوع در میان زنان کمتر است. سه نفر دیگر از اطلاع‌رسان‌های زن نیز بیان کردند که استادان مرد بیشتر راغب هستند به جای دانشجویان زن از دانشجویان مرد برای همکاری در پروژه‌های خود استفاده کنند و اطلاعات مربوط به شبکه‌های پنهان دانشگاهی را بیشتر در اختیار دانشجویان مرد قرار می‌دهند و حتی «اگر قرار بر توصیه برای مشارکت در طرح یا تدریس باشد» بیشتر مایلند این کار را برای دانشجویان مرد انجام دهند. در حالی که استادان زن به دلیل رویه‌های محافظه‌کارانه و حضور کم‌رنگ و بی‌رمق‌شان در سطوح بالای مدیریتی و تصمیم‌گیری در دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها چندان رغبتی به افشای گروه‌بندی‌های دانشکده‌ای و سقف‌های شیشه‌ای ندارند و در نتیجه به دانشجویان خود کمتر درباره این موضوعات اطلاع‌رسانی می‌کنند، اما استادان مرد که تعدادشان در گروه‌های مختلف آموزشی و مدیریتی نسبت به استادان زن بیشتر است، اطلاعات بسیار مفیدی را درباره دست‌های پنهان تصمیم‌گیرنده، روابط قدرت، و به تعبیر فوزولیه (۲۰۱۸) به نقل از کشاورز، (۱۳۹۹) «کلپ‌های پسران قدیمی»^۱ در اختیار دانشجویان همجنس خود قرار می‌دهند.

از سوی دیگر، زنان بر اساس تصور پیشینی خود معتقد بودند که صرفاً داشتن رزومه قابل قبولی از کارهای علمی-پژوهشی برای جذب کفایت، اما مردان اطلاع‌رسان این پژوهش معتقد بودند به جز رزومه، مواردی مانند ارتباط با شبکه‌های پنهانی دانشگاه (که در لابی‌های جذب مؤثرند) و داشتن سرمایه اجتماعی نیز در فرایند جذب مهم است و اهمیت آن کمتر از فعالیت‌های علمی-پژوهشی نیست. هر چند تعدادی از زنان مورد مطالعه نیز از تأثیر چنین عوامل فراعلمی بر فرایندهای جذب و همکاری‌های علمی و پژوهشی مطلع بوده‌اند، اما به طور کلی آگاهی آنها نسبت به مردان کمتر بوده است که همین امر را می‌توان یکی از دلایل میزان بسیار ناهماهنگی شناختی از مفهوم دانشگاه در میان زنان نسبت به مردان دانست. اما نکته قابل تأمل این است که در میان اکثر افراد شرکت‌کننده در مصاحبه (چه مرد و چه زن) تغییر مفهوم دانشگاه به نوعی رخ داده است، هر چند با توجه به برخی از روایت‌ها، به ویژه روایت‌های مردانه دقیق‌تر آن است که از «تعدیل» مفهوم دانشگاه در میان آنها سخن بگوییم.

1 Old Guys' Son

منظور شبکه‌ای است که عمدتاً به برخی از گروه‌های مردانه دسترسی دارد. زنان در صورت پرداخت بهایی بالا امکان دسترسی به این شبکه‌ها را پیدا می‌کنند (کشاورز، ۱۳۹۹: ۴۶).

با این حال برای بیان پاسخی دقیق به پرسش چگونگی تغییر مفهوم دانشگاه در ذهن زنان و مردان، در ادامه با توجه به نظریه طرح‌واره‌های فرهنگی با نگاهی تحلیلی، مؤلفه‌های معنایی و مفهومی را بررسی می‌کنیم که در واقع تغییر آنها موجب تغییر مفهوم دانشگاه در نزد اطلاع‌رسان‌های این پژوهش شده است.

طرح‌واره نقشی دانشگاه

اگر با توجه به نظر آگوستینو و واکر (۱۹۹۵: ۳۹) درباره طرح‌واره نقشی، که در بالا بیان شد، بخواهیم طرح‌واره نقشی دانشگاه را تعریف کنیم، باید بگوییم که این طرح‌واره در واقع ساختار دانشی است که افراد از مجموعه رفتارها، کارکردها و نقش‌های نهادی مانند دانشگاه به صورت پیش‌فرض در ذهن خود دارند. در تحلیل روایت‌های مربوط به پیش از ورود به مقطع دکترا، مهمترین مقوله‌هایی که اطلاع‌رسان‌ها از طرح‌واره نقشی دانشگاه در ذهن خود متصور بودند، عبارتند از: ارتقاء علمی و مهارتی؛ کمک به کسب سرمایه اجتماعی و فرهنگی؛ دانشگاه به عنوان مسیری امن برای ورود به بازار کار و کسب سرمایه اقتصادی؛ ایجاد زمینه ورود به مشارکت‌های علمی-پژوهشی.

به طور مثال، راضیه دکترای یکی از رشته‌های روانشناسی درباره تصورش از نقش دانشگاه در ارتقای سطح علمی و مهارتی این‌طور می‌گوید:

«وقتی کارشناسی ارشدم را تمام کردم، تمام فکر و ذهنم این بود که چه کاری می‌توانم با مدرکم انجام دهم... با راهنمایی چند نفر از استادانم به این نتیجه رسیدم که برای کسب مهارت و فرصت بیشتر برای انجام کارهای پژوهشی و علمی بهتر است وارد مقطع دکترا شوم».

او درباره تصورش از نقش دانشگاه برای ایجاد بستری امن برای ورود به محیط کار و پروژه‌های تحقیقاتی نیز می‌گوید:

«پیش خودم فکر می‌کردم با ورودم به دکترا در کسوت یک دانشجوی پی‌اچ‌دی می‌توانم دستیار آموزشی و پژوهشی استادانم باشم، و در این میان سرمایه اجتماعی و فرهنگی هم برای خودم دست و پا کنم... اما بعد از سال اول تازه متوجه شدم که استادان ما هیچ رغبتی به همکاری با ما ندارند و اتفاقاً ما را به نوعی طفیلی می‌دانند و تنها زمانی برایشان عزیز بودی که بخواهی با آنها رساله‌گیری یا کاری بی‌مزد انجام بدهی...».

نکته جالبی که او در مصاحبه‌اش بیان کرد، این بود که چگونه دانشجویان پیش از ورود به دانشگاه در مقطع دکترا، نگاهی آرمانی و کمال‌گرایانه از رسیدن به «مدینه‌ای فاضله» دارند، اما پس از مدتی درمی‌یابند که به غیر از شایستگی و صلاحیت علمی مسائل دیگری نیز دخیل هستند. باقی اطلاع‌رسان‌های زن و مرد نیز روایت‌هایی از این قبیل داشتند و از این نظر میان روایت‌های آنها تفاوت چندانی وجود نداشت و فقط بر اساس نوع رشته تحصیلی‌شان، در مواردی جزئی با هم متفاوت بودند. اما نکته قابل تأمل در این روایت‌ها آن بود که در روایت‌های مردانه این نگاه آرمانی و مدینه فاضله‌ای، پیش از ورود به مقطع دکترا کم‌رنگ‌تر است. زمانی که علت را جويا شدم، آنها گفتند که هم در دوره کارشناسی‌ارشد و هم از خلال صحبت با دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دوره‌های پیش به نکاتی دست یافته بودند که به آنها در واقعی‌تر کردن تصویرشان از نقش دانشگاه کمک کرده بود، اما این موضوع در میان زنان کمتر مشاهده می‌شد. برای مثال احمد فارغ‌التحصیل فلسفه این گونه می‌گوید:

«من به شخصه می‌دانستم که وضعیت چندان گل و بلبل نیست و در دوره دکترا هم خبری نیست... اما امیدوار بودم که با تلاش بیشتر و آشنایی‌هایی که با برخی از استادان دارم بتوانم در گروه و دانشکده بهتر ظاهر شوم... اما وقتی وارد دکترا شدم هر روز بیشتر متوجه می‌شدم که وضع از آن چیزی که فکر می‌کردم خراب‌تر است.»

طرح‌واره‌های نقشی که در اینجا بیان شد، در روایت‌های پس از فارغ‌التحصیلی بی‌رمق‌تر می‌شوند یا به طور کل از بین می‌روند. در روایت‌های مردانه غالباً شاهد تعدیل طرح‌واره‌های نقشی هستیم، اما در روایت‌های زنانه گاه شاهد طرح‌واره‌هایی کاملاً مغایر هستیم. برای نمونه، زیبا دکترای علوم اجتماعی می‌گوید:

«آن که سه سال است منتظر جذب در دانشگاه هستم، هر روز بیشتر به حس و حالی که در روزهای اول قبولی‌ام در دانشگاه داشتم، خنده‌ام می‌گیرد. با چه امیدی کنکور شرکت کردم... فکر می‌کردم با عبور از سد کنکور به مدینه فاضله‌ای پا می‌گذارم که قرار است من را به همه آرزوهایم برساند... قرار است آنجا چیزهایی به من بیاموزند که تا حالا هیچ کجا نشنیده‌ام... قرار است درسم را که تمام کردم بشوم دکتری که برای جامعه به تخصصش نیاز است.»

آنچه جای امیدواری دارد، آن است که در اکثر روایت‌های مردانه و زنانه این نکته بیان شده بود که یکی از نقش‌هایی که دانشگاه در ایفای آن موفق بوده است، ایجاد سرمایه اجتماعی و فرهنگی است. در واقع اکثر افراد مورد مطالعه اذعان داشتند که پس از ورود به دوره دکترا در

دانشگاه توانسته‌اند نسبت به قبل میزان بسیاری از این سرمایه‌ها را در اختیار بگیرند و هر چند محدود، در زندگی خود از آنها بهره‌مند شوند.

طرح‌واره رویدادی دانشگاه

همان طور که در بخش ملاحظات نظری بیان شد، طرح‌واره‌های رویدادی که از تجربه ما در رویدادهای معین انتزاع می‌شوند، به آن دسته از طرح‌واره‌هایی گفته می‌شود که در میان ذهنیت یک گروه یا خرده‌فرهنگ در مورد رویدادهایی شکل می‌گیرد که قرار است در یک نهاد یا مراسم رخ دهند. باید توجه داشت که طرح‌واره رویدادی، رابطه نزدیکی با طرح‌واره نقشی دارد، زیرا نقش‌هایی که برای یک موقعیت متصور می‌شویم، با تصور ما از رویدادهایی متناظر هستند که قرار است در آنجا رخ دهند. در اکثر روایت‌های بررسی شده از این منظر، مهمترین طرح‌واره‌های رویدادی در دانشگاه عبارتند از: پژوهش و تولید دانش؛ مشارکت با استادان در طرح‌های پژوهشی؛ دستیاری استادان در تدریس؛ تسهیل‌گری استادان برای یافتن شغل مناسب؛ ایجاد انگیزه و نشاط برای انجام کارهای علمی و پژوهشی. برای مثال علی دکترای زبان‌شناسی می‌گوید:

«من تصور می‌کردم دست‌کم بعد از گذراندن امتحان جامع، استادان در تدریس یا انجام فعالیت‌های پژوهشی از ما استفاده کنند... اما دریغ از دو ساعت تدریس... دانشجوی دکتری اگر کنار استاد خود، کار یاد نگیرد، پس قرار است کجا تجربه کسب کند».

در اینجا نیز مانند مورد قبل، پس از فارغ‌التحصیلی تصویری که افراد از این طرح‌واره‌های رویدادی داشتند، به شدت دچار تغییر شده است و در این مورد نیز روایت‌های زنانه تغییر رادیکال‌تری را نسبت به روایت‌های مردانه نشان می‌دهند.

طرح‌واره تصویری دانشگاه

همان طور که بیان شد، این نوع از طرح‌واره‌ها در واقع ساختارهای نسبتاً انتزاعی هستند که برای مفهوم‌سازی یک پدیده به کار می‌روند. از آنجا که طرح‌واره‌ها نسبت به سایرین انتزاعی‌تر هستند و گویشوران به طور نسبتاً ناآگاهانه از آنها بهره می‌گیرند، مشاهده و یافتن آنها در روایت‌ها دشوارتر است. مهمترین طرح‌واره‌های تصویری در مورد مفهوم دانشگاه عبارتند از: طرح‌واره تصویری حرکتی، طرح‌واره تصویری مسیر و طرح‌واره تصویری قدرتی.

نمونه‌ای از طرح‌واره حرکتی که در روایت‌های این پژوهش به کرات استفاده شد، عبارت است از:

«به نظر من رفتن به دانشگاه در مقطع دکترا رسیدن به خط پایان بود، مثل دونه‌ای که برای برنده شدن باید از خط پایان عبور کند. برای همین وارد این مقطع شدم». در این نمونه شاهد هستیم که چگونه فرد «ورود به دانشگاه در مقطع دکترا» را به مثابه خط پایانی بازنمایی می‌کند که عبور از آن به منزله رسیدن به موفقیت و به نتیجه رساندن راهی است که سال‌ها مانند دونه‌ای به دنبال طی کردن آن بوده است.

گزاره‌های دیگری که به میزان بسیاری در روایت‌های مربوط به مفهوم دانشگاه دیده می‌شود، گزاره‌هایی با این مضمون هستند: «دانشگاه راهی / مسیری برای رسیدن به خواسته‌ها / اهداف». در این نمونه‌ها دیده می‌شود که اطلاع‌رسان‌ها چگونه با استفاده از طرح‌واره مسیر، دانشگاه را به منزله راهی مفهوم‌سازی می‌کنند که برای رسیدن به اهداف یا خواسته‌ها باید از آن استفاده کرد. یکی دیگر از طرح‌واره‌هایی که افراد برای مفهوم‌سازی دانشگاه در روایت‌های خود استفاده می‌کردند، طرح‌واره حجمی است که در نمونه‌هایی مانند «وارد دانشگاه شدن» و «از دانشگاه خارج شدن» دیده می‌شود. آنها گویا دانشگاه را ظرفی تصور می‌کنند که مظروف‌هایی مانند اخلاق، علم، کسب مهارت و غیره درون آن جای می‌گیرد. دلالت مفهومی دیگری که حضور این طرح‌واره حجمی در برخی از روایت‌های این پژوهش دارد، آن است که در ذهن برخی از افراد مورد مطالعه، فعالیت علمی و پژوهشی در درون دانشگاه و محیط آکادمیک معنا پیدا می‌کند و این فعالیت‌ها در خارج از این ظرف بی‌معناست. به همین دلیل افراد مشتاق به ادامه حیات علمی و پژوهشی خود، غالباً راغب هستند تا در این محیط باقی بمانند.

بررسی این قبیل طرح‌واره‌ها که چندین بار در روایت‌های این پژوهش دیده می‌شود، ما را به درک دقیق‌تری از مفهوم دانشگاه و بازنمایی آن در ذهن این گروه از افراد نزدیک می‌کند؛ اینکه چگونه شکل‌گیری چنین تصویری از دانشگاه در میان ذهنیت دانشجویان موجب شده است که آنها ورود به دانشگاه و مقطع دکترا را راهی برای رسیدن به موفقیت شغلی و اجتماعی خود بدانند یا آن را مسیری بدانند که برای کسب مهارت‌های علمی و پژوهشی باید طی کنند یا به مثابه ظرفی در نظر بگیرند که قرار است مظروف‌های معینی را در آن بیابند. اما روایت‌ها نشان می‌دهند که مفهوم‌سازی آنها پس از کسب تجربه‌هایی مغایر در طول تحصیل و طی فرایندهای جذب، دچار تغییراتی می‌شود. برای نمونه در روایت‌های بعد از فارغ‌التحصیلی، یکی از

طرح‌واره‌هایی که بیشتر از همه در مورد مفهوم‌سازی دانشگاه شاهد هستیم، طرح‌واره قدرتی است که در آن دانشگاهی که زمانی «راه»، «مسیر»، و «میدان حرکت و پویایی» بوده است، به «سد» و «مانع» تبدیل می‌شود. طرح‌واره قدرتی را می‌توان در چنین گزاره‌هایی مشاهده کرد: «وقتی از دانشگاه بیرون می‌آیی، دیگه وارد شدن بهش سخت می‌شه...» یا «...الان دانشگاهی که ما بهترین روزهای زندگی‌مون را در اونجا سپری کردیم و باید از ما حمایت کنه... خودش تبدیل شده به سدی که نمی‌تونی واردش بشی...».

طرح‌واره‌های تصویری که تعداد معدودی را برای نمونه در اینجا آوردیم، در کنار سایر نمونه‌ها از طرح‌واره‌های نقشی و رویدادی نشان می‌دهند که چگونه مفهوم دانشگاه و بازنمایی این مفهوم در «میان‌ذهنیت» افراد مورد مطالعه دچار تغییر و تعدیل شده است. در واقع این طرح‌واره‌ها به ما کمک می‌کنند تا نشان دهیم که وقتی از تغییر مفهوم دانشگاه سخن می‌گوییم، منظور ما دقیقاً تغییر کدام مؤلفه‌های معنایی و ذهنی است. بدین ترتیب این نمونه‌ها نشان می‌دهند که اطلاع‌رسان‌های این پژوهش زمانی که با واقعیتی مغایر با تصورات پیشینی خود از دانشگاه روبرو شده‌اند، چگونه مفهوم‌سازی‌شان از دانشگاه تغییر کرده و دچار ناهماهنگی شناختی در مورد مفهوم دانشگاه شده‌اند.

پرسش دوم این پژوهش که به طور غیرمستقیم از مشارکت‌کنندگان در تحقیق پرسیده شد، این بود که افراد پس از دستیابی به درک متناقضی از مفهوم دانشگاه، با تصویری که پیشتر در ذهن خود از این مفهوم داشتند، از چه راهبردهایی برای از بین بردن یا کاهش این ناهماهنگی شناختی استفاده کردند؟ در واقع با توجه به تفاوت‌های ذهنی و شناختی زنان و مردان و تفاوت‌های نقش اجتماعی مردان با زنان در زمینه مسئولیت‌های معیشتی و اقتصادی که بیشتر به عهده مردان است، آیا راهبردهای این دو گروه در مواجهه با ناهماهنگی شناختی با هم متفاوت هستند و در این صورت، این تفاوت‌ها به چه شکل است؟ با بررسی روایت‌های مردانه و زنانه درباره راهبردهای کاهش ناهماهنگی شناختی در مورد مفهوم دانشگاه، به چهار راهبرد دست یافتیم که عبارتند از:

۱) **تغییر رفتار یا شناخت فرد:** به این صورت که فرد به طور کل از پژوهش و فعالیت علمی دست می‌کشد، و سعی در فراموشی سال‌های تحصیل خود دارد و کاملاً از طی مسیری که قبلاً در ذهن داشته است، انصراف می‌دهد و مسیر جدیدی را برای حیات اقتصادی و شغلی خود ترسیم می‌کند.

نکته جالب توجه درباره راهبرد فوق این است که این راهبرد در بین زنان رواج بیشتری داشت، به طوری که از ۱۱ نفر زن شرکت‌کننده در این پژوهش، ۷ نفر از آنها این راهبرد را به عنوان اولین راهکار خود برای برون‌رفت از این ناهماهنگی شناختی بیان کردند و ۴ نفر دیگر نیز این راهبرد را یکی از موارد محتمل خود در آینده می‌دانستند. زهرا دکترای جامعه‌شناسی که حدود پنج سال از فارغ‌التحصیلی‌اش می‌گذرد و چندین بار در فراخوان جذب شرکت کرده، ولی به دلایل مختلف پذیرفته نشده است، درباره این موضوع می‌گوید:

«من از اول هدفم هیئت علمی شدن بود یا حداقل بتونم با رشته و تخصصم کار کنم و پول دربیارم، برای همین رفتم دانشگاه خوب و مقالات خوب چاپ کردم و خوب درس خوندم... ولی الان که در آستانه چهل سالگی‌ام تازه فهمیدم همش خیال واهی بوده... الان بعد از پنج سال دارم به این نتیجه می‌رسم که راهم اشتباه بوده و باید عوض کنم... خیلی هم سخنه که اقرار کنی که در بهترین سال‌های زندگی‌ات راه را اشتباه رفتی... اما اصلاً با دیدن این بی‌اخلاقی‌ها در پروسه جذب به هیئت علمی شدن هم بدبین شدم... حتماً که نباید با عشق کار کرد... دیگه مهم نیست دنبال کاری باشم که اصلاً به رشته‌ام مربوط نباشه... چیزی که زمانی برام تابو بود...».

برخی دیگر از زنان در روایت‌های خود حتی درباره فروختن یا بخشیدن بخشی از کتاب‌هایشان بعد از چندین سال تلاش برای جذب یا عدم موفقیت در مشارکت در پروژه‌ها صحبت کردند. اکثر آنها به دوره‌هایی از افسردگی دست‌کم بین سه تا شش ماه در زندگی خود اقرار کردند و برخی نیز به روانپزشک مراجعه کرده بودند. در حالی که مردان کمتر به این راهبرد توجه داشتند و در میان مردان فقط یک نفر در صحبت‌های خود این راهبرد را بیان کرد.

۲) توجیه رفتار یا شناخت از طریق تغییر در شناخت متعارض: من اشتباه می‌کردم که فکر می‌کردم با خوب درس خواندن و دانشجوی خوب بودن می‌توانم استخدام شوم. البته همه راهی که رفتم اشتباه نبود، بلکه فقط بخشی از آن اشتباه بود که به تصور من از عضو هیئت علمی یا پژوهشی شدن در دانشگاه مربوط می‌شد.

برعکس مورد قبل، مردان بیشتر از زنان در روایت‌های خود درباره این راهبرد صحبت کردند. بر خلاف اکثر زنان که به اشتباه بودن راه خود برای آمدن به دانشگاه اقرار کردند، مردان بیشتر دنبال آن بودند که انتخاب خود برای آمدن به دانشگاه را توجیه کنند. مجید دکترای زبان‌شناسی می‌گوید:

«اینکه الان من چند سال است که منتظر جذبم در دانشگاه هستم... هر چند به لحاظ اقتصادی با مشکلات زیادی روبرو شده‌ام و این مسئله من را در رسیدن به اهداف دیگرمانند تشکیل خانواده و داشتن فرزند عقب انداخته است... اما این بدان معنا نیست که من راه را اشتباه آمدم... تنها اشتباهم این بود که نباید به لحاظ اقتصادی تا این حد متکی به تحصیلاتم می‌شدم...».

شش نفر از شرکت‌کنندگان مرد و دو نفر از اطلاع‌رسان‌های زن در این پژوهش با تعبیر مختلف بیان کردند که درس و دانشگاه نمی‌تواند منبعی مطمئن برای تأمین معاش باشد، اما این به آن معنا نیست که «دانشگاه بد است و کسی که دانشگاه می‌رود، راه اشتباهی را پیش می‌گیرد». آنها درباره بینش و قدرت تحلیلی حاصل از تحصیل در دانشگاه صحبت کردند و معتقد بودند که «با هیچ سرمایه اقتصادی نمی‌توانستند آن را به دست آورند» و آن را از جنبه‌های مثبت تجربه‌های خود در دانشگاه می‌دانستند.

۳) توجیه رفتار یا شناخت با اضافه کردن شناخت جدید: من می‌توانم در خانه کار تحقیق و نوشتن خود را پیگیری کنم و با کمک تحصیلاتی که داشته‌ام، کارهای عمیق‌تر و بهتری انجام دهم. این راهبرد که در واقع یافتن شناخت جدیدی از دانشگاه است، محبوب‌ترین راهبرد در میان مردان و زنان است. زنان و مردان در روایت‌های خود چندین بار بیان کردند که در صورت تداوم عدم موفقیت‌شان در فرایند جذب هیئت علمی یا پژوهشی می‌توانند به طور خودخواسته و خویش‌فرما کارهای تحقیقاتی انجام دهند و مزیت این روش را در این می‌دانستند که در تحقیقات خود دیگر مجبور به رعایت خط قرمزهای سازمانی و دانشگاهی نیستند. حسین دکترای جامعه‌شناسی که دیگر در فراخوان‌های جذب شرکت نمی‌کند و معتقد است این فراخوان‌ها و فرایند جذب، نمایشی و فرمایشی بیش نیست، در این باره می‌گوید:

«با اینکه فهمیدیم که چه کلاه بزرگی سرمان رفته، ولی نباید عقب‌نشینی کرد... باید به کار تحقیقاتی‌مان ادامه دهیم... شاید این وضعیت برایمان بهتر باشد. چون اگر جذب هیئت علمی می‌شدیم، دیگر آزادی بیانی که الان داریم را نداشتیم... و باید همش مراقب خط قرمزهای سازمانی بودیم... ولی الان اگر بتوانم راهی برای تأمین سرمایه اقتصادی‌ام پیدا کنم، دیگر اصلاً تمایلی به جذب ندارم».

۴) انکار یا نادیده گرفتن هر گونه اطلاعاتی درباره شناخت متعارض: راهم درست بوده و اگر تلاش کنم می‌توانم به نتیجه برسم.

این راهبرد در تعداد اندکی از روایت‌های به دست آمده از اطلاع‌رسان‌هایی دیده می‌شود که به تازگی فارغ‌التحصیل شده‌اند. آنها معتقدند که باید برای جذب شدن تلاش کرد و بالاخره راهی برای ورود به دانشگاه می‌توان یافت. آنها معتقد هستند که سختی ورود به دانشگاه در قالب استاد یا پژوهشگر، خود بخشی از قواعد بازی است و برای یادگیری و رعایت این قواعد باید تلاش کرد، در غیر این صورت به راحتی از میدان بازی حذف می‌شوید.

بحث و نتیجه‌گیری

همان‌طور که گفته شد، شناخت امری بدن‌مند است؛ یعنی شناختی که از پدیده‌های اطراف خود داریم، تحت تأثیر تجربه‌ها، رخدادها و طرح‌واره‌هایی که از جهان اطراف‌مان کسب می‌کنیم، ممکن است دچار تغییر و تعدیل شود. بدیهی است که این تغییرات و تعدیلات در شناخت پیشینی ما از مفاهیم، منجر به ایجاد نوعی ناهماهنگی شناختی در ذهن‌مان می‌شود، و بسته به اهمیت نوع مفاهیم تغییر یافته در زندگی‌مان، ذهن تلاش می‌کند تا با استفاده از راهبردهایی، این ناهماهنگی میان شناخت پیشینی و پسینی را از میان ببرد یا کاهش دهد. در این پژوهش تلاش شده است با کمک دو نظریه مطرح در حوزه مردم‌شناسی و روان‌شناسی شناختی؛ یعنی طرح‌واره‌های فرهنگی و ناهماهنگی شناختی، روایت‌های مردانه و زنانه فارغ‌التحصیلان دکترای یکی از رشته‌های علوم انسانی درباره مفهوم دانشگاه بررسی شود. بر اساس یافته‌های تحقیق، طرح‌واره‌های جمعی قبل و بعد از فارغ‌التحصیلی درباره مفهوم دانشگاه، به شکل معناداری در بین هر دو گروه از افراد مورد مطالعه تغییر یافته‌اند. تجربه‌هایی مانند عدم مشارکت دادن دانشجویان در تدریس و پژوهش در دوره دکترا، نحوه تدریس در دوره‌های دکترا که به اذعان بسیاری از افراد شرکت‌کننده در این پژوهش با مقاطع کارشناسی‌ارشد و کارشناسی‌چندان متفاوت نبود، و تجربه‌هایی که افراد از خلال فرایندهایی مانند جذب هیئت علمی یا گرفتن طرح‌ها و پروژه‌های پژوهشی کسب می‌کنند، تصویر ذهنی پیشینی آنها از دانشگاه را دچار تغییر و تعدیل کرده است. همچنین در بخش بررسی روایت‌ها با کمک نظریه طرح‌واره‌های فرهنگی، یافته‌ها نشان داد که میزان شدت تغییرات و تعدیلات در مفهوم دانشگاه در پایان دوره، در میان زنان بیشتر از مردان بوده است که این نکته می‌تواند دلالت‌های معناداری بر تفاوت روند جامعه‌پذیری زنان با مردان در محیط دانشگاه داشته باشد. از این رو زنان بیشتر از مردان از آثار سوء ناهماهنگی شناختی، مانند افسردگی و ناامیدی رنج می‌برند. این مسئله در راهبردهایی که

زنان برای رفع یا کاهش ناهماهنگی شناختی ناشی از تغییر مفهوم دانشگاه استفاده می‌کنند، کاملاً مشهود است. همان طور که بیان شد، زنان بیشتر از مردان به راهبرد «تغییر رفتار یا شناخت» تمایل دارند که در نتیجه آن تصمیم می‌گیرند مسیر علمی و پژوهشی را رها و شغلی نامرتبط با تحصیلاتشان را جستجو کنند. شاید بتوان گفت که یکی از دلایل رواج این راهبرد در بین زنان، وجود محرک‌هایی از قبیل ازدواج، فرزندآوری، و رسیدگی به امور خانه باشد. به عبارت دیگر، بر اساس مشاهدات نگارنده زنان وقتی بعد از سال‌ها تحصیل به هدف نهایی خود یعنی به دست آوردن کاری متناسب با تحصیلاتشان دست نیافتند، خانواده و اطرافیان از آنها انتظار دارند که اگر مجرد هستند ازدواج کنند و به طریق اولی اگر متأهل هستند، فرزند یا فرزندان داشته باشند یا اگر همسران‌شان در زمان تحصیل، بیشتر در کارهای خانه کمک می‌کردند، حالا که درس‌شان تمام شده و شغلی نیز ندارند، وظایف بیشتری را در کارهای خانه و رسیدگی به امور فرزندان به عهده بگیرند. در این صورت فقط انجام یکی از این وظایف کفایت تا فرد از فعالیت‌های علمی و پژوهشی خود باز بماند. در حالی که در مورد مردان شدت صدق این موارد تا این حد نیست و آنها می‌توانند در صورت تجرد، به دلیل نداشتن درآمدی ثابت و شغلی امن، ازدواج خود را به تأخیر بیندازند و از طرف خانواده نیز به اندازه زنان تحت فشار نیستند. از این رو در روایت‌های مردانه می‌بینیم که آنها برای تعدیل ناهماهنگی شناختی خود از مفهوم دانشگاه، به راهبردهایی مانند «انکار یا نادیده گرفتن هر گونه اطلاعاتی درباره شناخت متعارض» یا «توجیه رفتار یا شناخت با اضافه کردن شناخت جدید» رغبت بیشتری نشان می‌دهند که همین راهبرد ذهنی باعث می‌شود که مردها حتی پس از تغییر مفهوم و تصویر ذهنی‌شان از دانشگاه، بیشتر از زنان حیات علمی و پژوهشی خود را ادامه دهند. نکته دیگر در روایت‌ها این بود که مردها نسبت به زنان در کسب سرمایه اجتماعی موفق‌تر بوده‌اند و همین امر موجب شده است که پس از دانشگاه بتوانند مشارکت بیشتری در طرح‌های علمی و پژوهشی داشته باشند. این وضعیت باعث شده است آنها در حل دست‌کم پاره‌ای از مشکلات اقتصادی‌شان نسبت به زنان موفق‌تر باشد.

منابع

- اردبیلی. لیلا (۱۳۹۴). مقدمه‌ای بر انسان‌شناسی شناختی، نظریه‌ها و مفاهیم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- جواهری. فاطمه و داریاپور. زهرا (۱۳۸۷). مشکلات شغلی زنان عضو هیئت علمی دانشگاه. مجله پژوهش زنان. ۶(۲). ۱۰۶-۷۹.
- زینالی. محمد و همتی. رضا (۱۳۹۸). اضطراب معنایی در دانشگاه: دانشجو و وضع وجودی او در سپهر اجتماعی. دو فصلنامه پژوهشی علوم انسانی. زیر چاپ.
- سفیری. خدیجه (۱۳۸۶). زنان و تحصیلات دانشگاهی. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی. ۱۵(۵۶-۵۷). ۱۰۱-۱۲۷.
- فراستخواه. مقصود (۱۳۹۴). تجربه زیسته و ادراک‌شده دانشجویان مطالعه موردی یک دانشگاه ایرانی. فصلنامه انجمن آموزش عالی ایران. ۲. ۲۵-۷۰.
- کشاورز. خدیجه (۱۳۹۴). مطالعه زمینه‌های شکاف میان دسترسی زنان به آموزش عالی و حضور آنان در بازار کار. فصلنامه توسعه اجتماعی-فرهنگی. ۴(۱). ۱۷۷-۲۰۲.
- (۱۳۹۹). دشواری‌های زنان برای ورود به حرفه دانشگاهی: مطالعه‌ای کیفی. تحقیقات فرهنگی ایران. ۱(۴۹). ۳۹-۷۱.
- Augoustinos. M. & Walker. I. (1995). **Social Cognition: An Integrated Introduction**. London: Sage.
- Cooper. J. (2007). **Cognitive Dissonance. Fifty Years of Classic Theory**. Los Angeles: Sage.
- Cooper. J. and Russell. H. F. (1984). **A New Look at Dissonance Theory'**, in **Leonard Berkowitz (Ed.). Advances in Experimental Social Psychology**. 17. Orlando, FL: Academic Press. 229-64.
- Festinger. L. (1957). **A Theory of Cognitive Dissonance**. Evanston. IL: Row.
- Johnson. M. (1987). **The Body in the Mind: The Bodily Basis of Meaning, Imagination, and Reason**. Chicago: The University of Chicago Press.
- Mandler. J. (1984). **Stories, Scripts and Scenes: Aspects of Schema Theory**. Hillsdale, NJ: Erlbaum.
- Nishida. H. (1999). **A Cognitive Approach to Intercultural Communication Based on Schema Theory**. *International Journal of Intercultural Relations*. 23(5). 753-777.
- Palmer .G. B. (1996). **Toward a Theory of Cultural Linguistics**. Austin: University of Texas Press.

- Schank, R. C. and Abelson, R. P. (1977). **Scripts, Plans, Goals, and Understanding**. Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum.
- Shore, B. (1996). **Culture in Mind: Cognition, Culture, and the Problem of Meaning**. Oxford: Oxford University Press.
- Steele, C. M., Spencer, S. J., and Lynch, M. (1993). **Self-Image Resilience and Dissonance: The Role of Affirmational Resources**. *Journal of Personality and Social psychology*, 64 (6), 885-96.
- Stone, J. (1999). **What Exactly have I Done? The Role of Self-Attribute Accessibility in Dissonance**. In Eddie Harmon-Jones and Judson Mills (Eds.). *Cognitive Dissonance: Progress on a Pivotal Theory in Social Psychology*. Washington, DC: American Psychological Association. 175-201.
- Van der Pol, G. (2013). **Cognitive Dissonance as an Effect of Watching Amator'**. *New Review of Film and Television Studies*, 11 (3), 354-73.

